



شهیدان محمد حسین و داوود فهمیده در کنار هم

■ **زاده‌قم، فعال انقلابی**

همان ابتدای مصاحبه از پدر و مادرش به عنوان دو گوهر گرانبها یاد می‌کند که سال ۱۳۹۸ ه‍.س دو به رحمت خدا رفتند و به فرزندان شهیدشان پیوستند، والدینی که تا همان لحظه آخر خلیی در ارادتشان نسبت به اسلام، انقلاب و ولایت فقیه ایچاد نشد و در صحنه‌های حساس کشور در خط مقدم حضور داشتند. مرضیه فهمیده می‌گوید: «ما سه‌سده خواهر و چهار برادر بودیم که دو برادرم در دوران دفاع مقدس به شهادت رسیدند. شهید محمدحسین و شهید داوود فهمیده محمدحسین متولد ۱۳۴۶ و داوود متولد ۱۳۴۰ بود. محمدحسین زمان انقلاب سن زیادی نداشت اما تمام تلاشش این بود که بتواند خدمتی برای انقلاب انجام دهد. با سن و سال کمش اعلامیه‌ها مام را در شهر پخش می‌کرد. ما قم زندگی می‌کردیم و محمدحسین در قم تحصیل کرد و بعد خانواده به کرج مهاجرت کردند. محمدحسین جای این بچه‌ها را در یادداشتیم تا خودش برگردد. نیفتد. اخلاقی که محمدحسین داشت این بود که یکبار می‌رفت و چند روز خبری از او نداشتیم تا خودش برگردد. گاهی میان این رفتن‌ها و نیامدن‌هاش پدرم به مادرم گله می‌کرد که مراقب این بچه باش، اما محمدحسین را نمی‌شد یکجانه داشت.»

■ **تصاویر وسط دفتر مشق**

خواهر شهید می‌گوید: «محمدحسین عاشق امام خمینی (ره) بود. خیلی ایشان را دوست داشت. من آن زمان کوچک بودم اما عکس‌های امام (ره) را که محمدحسین لابه‌لای دفتر و کتاب‌هایش پنهان می‌کرد می‌دیدم. نمی‌دانستم که او چطور دل و جرئت نگه داشتن این عکس‌ها را در خانه دارد. آن زمان داشتن این تصاویر و اعلامیه‌ها جرم محسوب می‌شد. یک بار هم اگر درست خاطرم باشد، روز ۱۳ آبان ۱۳۵۸ موتور برادرم داوود را برداشت و سمت لانه جاسوسی رفت.»

■ **تصادف و دیدار رهبری**

خواهر شهید در ادامه از خاطره روز ورود امام به وطن و

برداشت و به کردستان رفت. او می‌گوید: «محمدحسین ابتدا از طریق بسیج به کردستان اعزام شد که ما اصلاً اطلاعی نداشتیم. اما بچه‌های سپاه که متوجه سن و سال حسین شدند او را از کردستان به کرج برگرداندند. بعد هم مادر را خواستند تا از ایشان تمهید بگیرند که حسین دیگر به منطقه نرود. حسین حته بزرگی نداشت که کوچکی سنش را نشان ندهد. مادر می‌گفت وقتی می‌خواستند تمهید بگیرند، حسین به آن برادر سپاهی گفت به خودتان زحمت ندهید، اگر امام امر کند، هر کجای این خاک که باشد برای دفاع خواهیم رفت.»

■ **دوچرخه حسین و طلب جلالیت**

«محمدحسین دست‌بردار نبود. ولایت فقیه برای او همه چیز بود. او گوش به فرمان رهبر بود. برای همین با شروع زمزمه‌های ابتدایی جنگ در حالی که ۱۳سال بیشتر نداشت راهی جبهه‌های جنوب شد. محمدحسین بدون اینکه از اعزامش با پدر و مادرم صحبت کند رفت.» خواهر شهید می‌گوید: «محمدحسین موقعی که می‌خواست به جبهه برود دوچرخه‌اش را به دوستش می‌دهد و می‌گوید امشب من اعزام می‌شوم. شما فردا دوچرخه‌ام را به مادرم برسان و بگو من را حلال کند. همه خداحافظی حسین از خانواده همین بود. ما حتی نتوانستیم برای اولین بار و آخرین بار برادرمان را بدرقه کنیم.

واقعا از حسین بی‌اطلاع بودیم. حسین هم که جنگ و شلوغی‌های جنگ را دیده بود اصلاً به اجازه پدر و مادر فکر نکرده و فقط سمت جبهه رفته بود. نمی‌دانستیم که اعزام شده، با چه گردان و چه گروهی رفته، هیچ اطلاعی از او نداشتیم. محمدحسین رفته بود تا سواره‌متجاوزان به وطن شود.»

■ **حفظ حجاب**

خواهر شهیدان حسین و داوود فهمیده در ادامه می‌گوید: «محمدحسین بسیار شجاع و جسور بود. برادرم خیلی روی حجاب تأکید داشت. یک خاطره از دوران مدرسه دارم. من کلاس اول دبستان بودم. زمان ششاه بود. آن دوران حجاب کامل نبود. هر کس هر طوری دوست داشت به مدرسه می‌رفت. وقتی می‌خواستیم به مدرسه بروم، محمدحسین روسری سرم می‌کرد و مرا تا دم مدرسه می‌برد و همراهی‌ام می‌کرد. اما وقتی وارد مدرسه می‌شدم مدیر مدرسه روسی‌ام را از سرم می‌کشید. این کار سه روز متوالی ادامه داشت و من هر روز یک روسری دیگر سر می‌کردم و با محمدحسین به مدرسه می‌رفتم. او من را برای حفظ حجابم تشویق می‌کرد. می‌گفت بدون حجاب نباید به مدرسه بروی! من نمی‌توانم این را قبول کنم که تو بی حجاب باشی. این حرکت را انقدر انجام دادیم که مدیر مدرسه خسته شد. من دیگر با حجاب در مدرسه و کلاس حاضر می‌شدم. این خاطره برای همیشه در ذهنم مانده است و ما از همان زمان حجابمان را حفظ کردیم و آن‌شاه‌الله همین طوری می‌مانیم.»

■ **نارنجک و تانکا**

خواهر شهید از چگونگی شنیدن خبر شهادت محمدحسین می‌گوید: «مادرم صبح زود خبر شهادت نوجوانی که خودش را زیر تانک انداخته بود، از رادیو شنید. همان لحظه به سرعت خودش را به خانه خواهرم زهرا که خانه آمد خودش تعریف کرد که میان جمعیت استقبال کنندگان حالم بد شد و مردم مرا روی دستشان به سمت آمبولانس بردند.»

■ **بازگشت از کردستان**

خواهر شهید میان واگو‌بیه‌هایش به روزهایی می‌رسد

که محمدحسین برای اولین بار کوله‌بار بسیجی‌اش را



ارتباط با ما ۸۸۴۹۸۸۱

گفت‌وگوی «جوان» با خواهر شهید محمدحسین فهمیده که سالروز شهادتش روز بسیج دانش آموزی شد

تکلیفی که رهبر ۱۳ساله به دوش نوجوانان بسیجی گذاشت

■ **صغری خیل فرهنگ**

بسیجی شهید محمدحسین فهمیده را خیلی از ما که روزهای جبهه و جنگ، اهل درس و مدرسه بودیم، می‌شناخسیم. اولین بار ناش را در میان صحبت‌های امام خمینی (ره) شنیدیم که درباره ایشان فرمود: «رهبر ما آن طفل ۱۳ساله‌ای است که با قلب کوچک خود که ارزشش از صدها زبان و قلم ما بزرگ‌تر است بسا نارنجک، خود را زیر تانک دشمن انداخت و آن را منهدم نمود و خود نیز شربت شهادت نوشید.» همین کافی بود تا نام او سر زبان‌ها بیفتد. همیشه با خودم فکر می‌کردم

و برادر بزرگ‌ترم داوود گفت به‌خدا این حسین است چه کسی جز حسین جرئت این کار دارد!

پدر گفت تو چرا انقدر بی‌تابی می‌کنی؟ اگر چنین سعادت‌ی داشتیم که خیلی خوب بود. این پسر اهل خرمشهر است، حسین نیست اما مادرم آرام و قرار نداشت. پدرم به مادرم قول داد برای پیدا کردن خبری از حسین راهی جبهه شود اما دو، سه روز بعد دو نفر از سپاه در خانه ما آمدند. من آماده شده بودم به مدرسه بروم. در را باز کردم. هر دویشان پیراهن مشکی به تن داشتند و سراغ مادر را گرفتند. آدم نمی‌دانم چرا مشک‌ی پوشیده‌اند. مادرم خندید و گفت مگر حالا به خاطر ما مشک‌ی پوشیده‌اند. احتمالاً برای بستگان خودشان باشد.

مادرم چادر به سر کرد و آمد جلوی در. آن دو یک شناسنامه به مادرم نشان دادند و گفتند این شناسنامه پسر شماست؟ مادرم تا چشمش به شناسنامه افتاد گفت بله. حسین خیلی روی وسایل شخصی‌اش حساس بود. او شناسنامه‌اش را از خودش دور نمی‌کرد. مادرم گفت این پیش شما چه می‌کند؟! آنها به مادر گفتند حسین مجروح شده است و جای نگرانی نیست.

بعد از من خواستند تا آنها را به مغازه پدرم ببرم. همراه با آن دو برادر سپاهی به سمت مغازه پدر رفتم. آنها وقتی به پدر رسیدند گفتند ما نتوانستیم به همسرتان خبر شهادت محمدحسین را بدهیم. آن لحظه را هرگز از یاد نمی‌برم، پدر هر دو دستاش را بالا برد و گفت خدا را شکر. پس در این مدتی که او نبود در جبهه حضور داشته؟ بعد از لحنهای که خبر شهادت را شنید پیگیر بود تا ببیند چه باید کند. آن روزهای ابتدایی جنگ خیلی نمی‌دانستیم که آن دو برادر سپاهی هم دائم پیگیر بایا بودند و داشتند شرح ماجرای شهادت محمدحسین را روایت می‌کردند که بابا اصلاً حواسش به آنها نبود. وسط صحبت‌هایشان می‌شنیدیم که می‌گفتند محمدحسین نارنجک به کمرش بسته زیر تانک رفته است.»

■ **پیام امام برای حسین**

بعدها آنچه از پیکر شهید به دست ما رسید همه چیز را برایمان روشن کرد. نزدیک چهل‌م محمدحسین همه سر مزار بودیم که بر گه‌گافندی روی سنگ مزار حسین چسبیده شده بود. آن بر که حاوی پیام امام در مورد حسین بود. ما اولین بار پیام زیبای امام را در باره حسین آنجا خواندیم. امام فرمودند: «رهبر ما آن طفل ۱۳ساله‌ای است

که با قلب کوچک خود که ارزشش از صدها زبان و قلم ما بزرگ‌تر است با نارنجک، خود را زیر تانک دشمن انداخت و آن را منهدم نمود و خود نیز شربت شهادت نوشید.»

او در ادامه می‌گوید: «بعد از آن خیلی‌ها برای زیارت مزار حسین به بهشت زهرا (س) می‌آمدند. دیدارهای زیادی هم از اقصی نقاط کشور با خانواده در منزل شهید انجام شد. این حرکت محمدحسین باعث ثبت رشادت دانش‌آموزان ما در دوران دفاع مقدس و توجه به این نوجوانانی شد که زمان جنگ بر حسب تکلیفی که بر عهده داشتند راهی شدند و دلاری‌های زیادی از خود نشان دادند. آنها اجازه ندادند یک وجب از خاک کشور به تاراج برود.



مرثیه فهمیده خواهر شهیدان

■ **مقاومت داوود برای اعزام**

خواهرانه‌های شهید به روایت از سیره زندگی داوود می‌رسد. او می‌گوید: «داوود متولد سال ۱۳۴۰ و شهید دوم خانه ما بود. ایشان پنج سال بعد از شهادت برادرم محمدحسین تصمیم گرفت به جبهه برود. با اینکه پدر و مادرم مخالف حضور ایشان در جبهه بودند، اما داوود راهی شد. برادرم مقابل مخالفت‌های ایشان مقاومت می‌کرد و می‌گفت من باید به جبهه بروم و ساخته شوم. من باید و بسیار دوست داشتی بود و بسیار از لحاظ اخلاقی و رفتاری نمونه بود طوری که ما نمی‌خواستیم ایشان را از دست بدهیم، اما بعد از سه ماه حضور و رشادت‌ها و مجاهدت‌هایی که در جبهه داشت به شهادت رسید.»

■ **مادر شهید ۱۳ساله**

«شبی که داوود می‌خواست به جبهه برود مادرم خیلی گریه می‌کرد. داوود رو به مادرم کرد و گفت فردا جلوی دوستان من گر به نکتبدا شما مادر شهید ۱۳ساله هستی، باید طوری رفتار کنی که من افتخار کنم. این دیدار آخر مادر با داوود بود.»

■ **من بمیرم باک نیست اما بماند رهبرم**

داوود در وصیتنامه‌ای که برای ما فرستاد، نوشته بود: «امکان این هست که شهید شوم، اما شما همیشه پشت رهبر و انقلاب و دین بایستید. از خواهرانم می‌خواهم که حاجاتشان را رعایت کنند و در صحنه‌های حساس انقلاب زینب‌وار حضور داشته باشند. حواسشان به پدر و مادر باشد و در کارها کمک حال آنها باشند. فرزندان‌تان را طوری تربیت کنید که پاک بمانند و مانند محمدحسین‌ها مرد باشند. در راه خدا و انقلاب قدم بگذارند و پشتیبان ولایت فقیه باشند. اگر شهادت نصیب من شد مادر کنار مزار برادرم محمدحسین در بهشت زهرا(س) به خاک بسپارید. وصیتنامه داوود با این شعر به پایان رسید:

بارالها در رهت هر کس بمیرد زنده‌است

زندگی بی‌عشق ننگین است کی ارزنده است

حاضرم در راه دین حق جدا کردم سرد

من بمیرم باک نیست اما بماند رهبرم
شعری که بعد از شهادت داوود برای همیشه زمزمه زبان پدر شد.»

■ **درخت تنومند جمهوری اسلامی**

من به عنوان خواهر شهید محمدحسین فهمیده آن نوجوان ۱۳ساله که غیرتش اجازه نداد دشمن وارد خاک کشورش شود، به شما می‌گویم: «یادتان باشد که شهدای ما به خاطر حفظ اسلام، ناموس و حفظ حریم زنان و حجاب بودند. اگر شهادت نصیب من شد مادر کنار مزار برادرم محمدحسین در بهشت زهرا(س) به خاک بسپارید. وصیتنامه داوود با این شعر به پایان رسید:

بارالها در رهت هر کس بمیرد زنده‌است

زندگی بی‌عشق ننگین است کی ارزنده است

حاضرم در راه دین حق جدا کردم سرد

من بمیرم باک نیست اما بماند رهبرم
شعری که بعد از شهادت داوود برای همیشه زمزمه زبان پدر شد.»

	۲		۵	۹	۷
			۶		۵
		۳		۱	
			۵	۲	
			۸	۷	
			۶		۹
		۳		۴	
			۹	۷	۳

جدول سودوکو

ارقام ۹تا ۹طوری قرار دهید که

در هر ردیف،ستون ومرعب های

کوچک سه درسه فقط یک بار

به کارروند

جدول کلمات متقاطع

■ **پاسخ جدول شماره ۶۶۰۹**

۱	ب	۸	ک	۷	ص	۷	د	۱	۱
۲	ا	۱	د	ب	ز	۸	ا	۷	۱
۳	د	۷	ک	۱	ص	۸	ب	۱	۱
۴	۱	۷	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۵	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۶	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۷	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۸	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۹	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۱۰	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۱۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۱۲	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۱۳	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۱۴	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۱۵	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱

طراحی:علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۶۱۰

از راست به چپ

■ ۱- کتبی است به فارسی تألیف ناصر خسرو در اخلاق و عقاید اسماعیلیه -رای نه مثبت نه منفی ■ ۲-خیاطخانه- در گرو گذاشتن- آب دهنده ■ ۳-مترادف جاق -سرخ کمرنگ -این سبزی در کاهش اضطراب و بی‌خوابی مورد استفاده قرار می‌گیرد-پشت سر ■ ۴-سر درد -آخرین نت -میمون عظیم‌الجثه ■ ۵-جیوه -لیجنده- سروش معروف است - یار گفت ■ ۶-از طویف ایران -شهر سرداران -پرچم ■ ۷-سرایت‌کننده -شیشه از مایشگاه -گل-به‌سر جالیزی ■ ۸-ریه -لفت -مدد-عدد-مهاجم ■ ۹-شجاع -میوه فصل تابستان- تیم فوتبالی در فرانسه ■ ۱۰-برگ دفتر- اتیکت - علامت مفعول ■ ۱۱ -ضمیر انگلیسی- واحد شمارش احشام -از دواج موقت- پس‌غذا ■ ۱۲- رنگین‌کمان- هنوز انگلیسی -از شهدای انقلاب اسلامی ■ ۱۳-انسان -بداندیشی -سوسن زرد -صابون خیاطی ■ ۱۴-خوش‌قد و قامت- شهری در آلمان-گوی ■ ۱۵-اجبار کردن -عاری از میکروب و ضد ضغفونی شده

از بالا به پایین

■ ۱- از القاب امام دوازدهم -یادزهر ■ ۲-دوراندیشی -کینه‌م‌عروف -وصل‌کننده مخلوق به خالق ■ ۳-مخفف هستم -صدمه و آسیب -خاور-اسب زرد ■ ۴-درگیری و دعوا-چاشنی‌غذا- فوزه -یک و یک ■ ۵-نام‌زاهای خدا-بیزاری -پایتخت آذربایجان ■ ۶-انبار زیر کشتی -کلروفیل -اختصار کلمه ساتنی مترمکعب ■ ۷-موی بلند سر -برودن -حمام بخار ■ ۸-کمانگیر شاهنامه -حارابی -خیال- حشره خونخوار ■ ۹- پستاندار بزرگ دریایی -قوچ- آینه‌د ■ ۱۰- گاز -تلیغاتی -جلوگیری کردن -تلخ ■ ۱۱-زره‌ساز -کلیله -الهام- پیام‌غیبی ■ ۱۲-فلز سرخ -خار سر دیوار - پسوند شباهت -لوکس ■ ۱۳-علامت سوختگی -رهبر حزب‌ساز عرفانی -صلان‌ن طلبکارانه ■ ۱۴-نواختن دف -شاهد -بزرگ‌ترین پهلوان داستانی ایران ■ ۱۵- دارای ناخنور بسیار آسایشی در ژیمناستیک